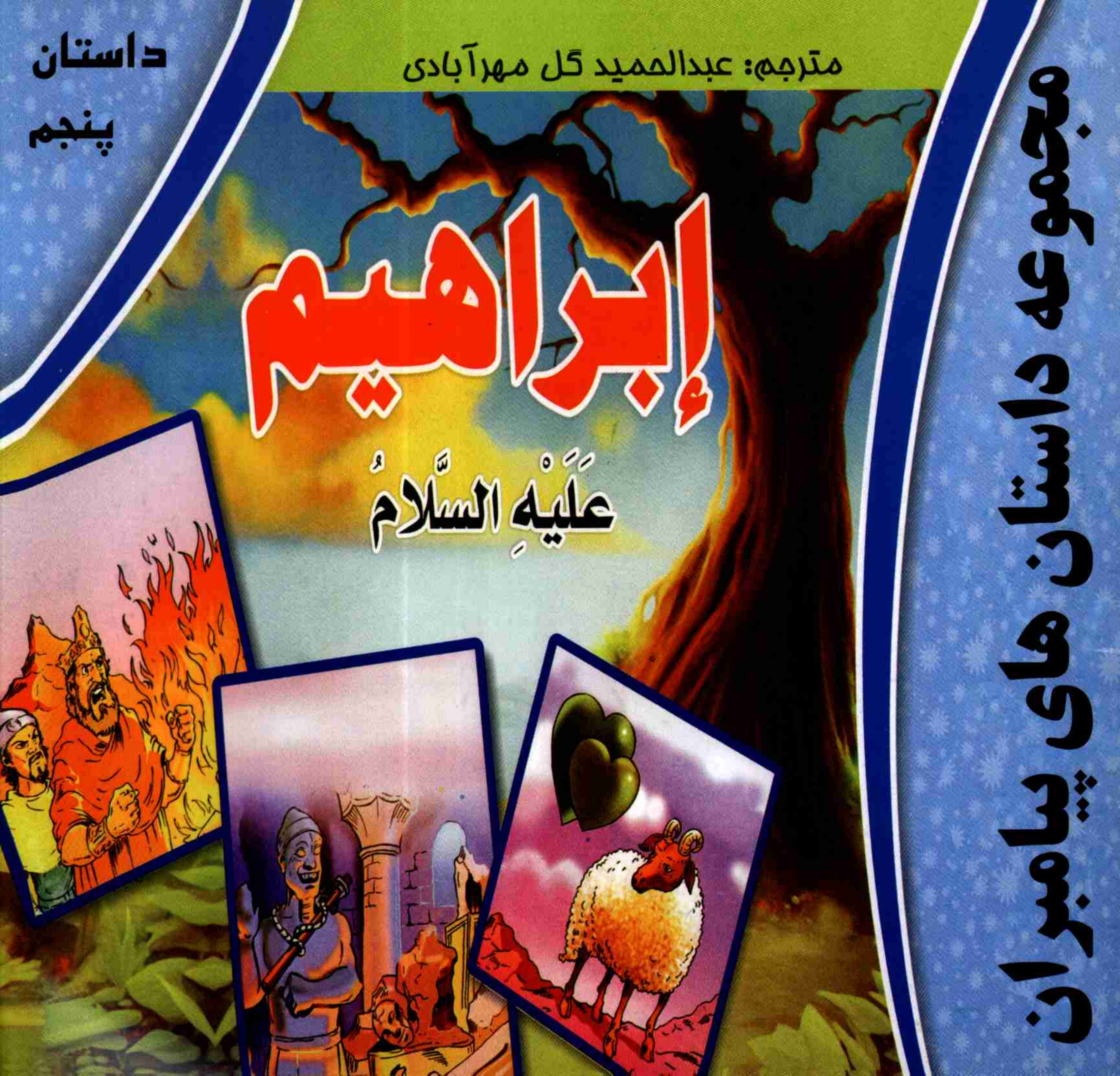

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی
داستان پنجم
إبراهیم
عَلَیْهِ السَّلامُ
مجموعه داستان های پیامبران

سرشناسه	گل مهر آبادی ، عبدالحمید .
عنوان	: مجموعه داستانهای پیامبران .
پدید آور	: عبد الحمید گل مهر آبادی .
مشخصات نشر	: تربت جام ، آوای اسلام ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص
موضوع	:اسلام – پیامبران .
رده بندی کنگره	:۹۹۰۴۱ ژ ۸۸ ش
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۵۶
شابک دوره	۳-۲۳-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸.

مجموعه داستانهای پیامبران

حضرت ابراهیم علیه السلام

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

صفحه آرا: عبداللطیف شعبانی

ناشر: آوای اسلام تربت جام

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۲۰۰

چاپ: دقت

قطع: خشتی

قیمت: ۷۵۰تومان

شابک: ۲ـ ۱۷ ـ ۵۹۹۳ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸

مرکز پخش: تربت جام، انتشارات آوای اسلام

خواف، کتابفروشی شمس ۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰



داخلی حوزه علمیه احناف خواف

در گذشته پادشاهی ظالم به نام نمرود در سرزمین عراق حکمرانی می کرد. او بت پرست بود و مردم را هم به آن دعوت می کرد. در آن زمان حضرت ابراهیم متولد شد که پدرش سازنده‌ی همین بت‌ها بود. امّا ابراهیم بت پرستی را قبول نداشت چون می‌دانست که این‌ها نمی‌توانند هیچ نفع و ضرری برسانند.

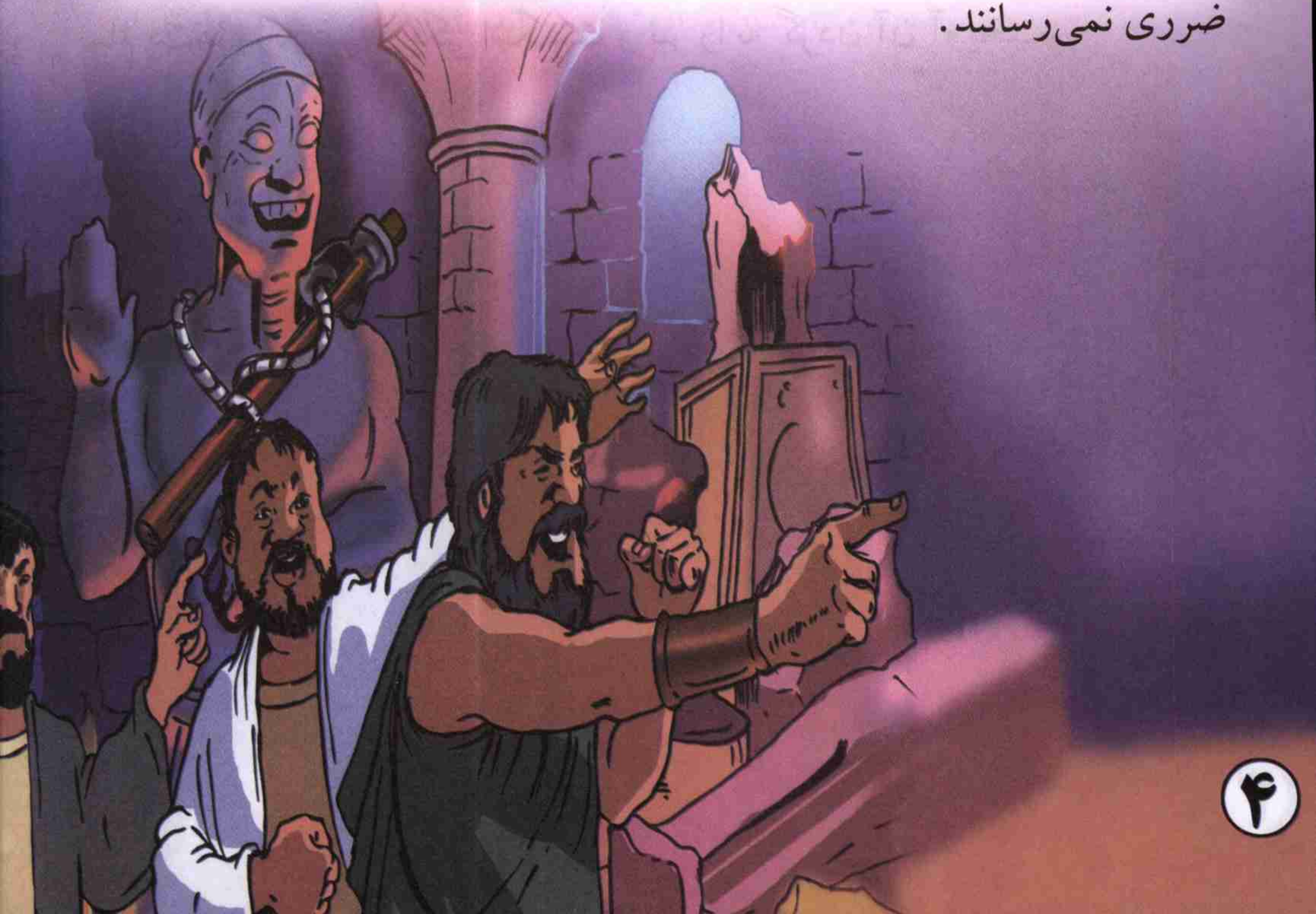
حضرت ابراهیم همیشه به ستارگان و افلاک می‌اندیشید تا این که خداوند او را به سوی حق و ایمان رهنمون کرد.



آن حضرت تصمیم گرفت تا به قوم خود بفهماند که به بیراهه می‌روند، شاید به خود آیند و از کفر و گمراهی ـ که در آن قرار دارند ـ دست بکشند. منتظر وحی بود تا این که در یکی از روزها که مردم عید می‌شمردند و برای تفریح و ورزش به کوه و صحرا رفتند، حضرت ابراهیم علیه السلام وارد بت خانه شد و تمام بت‌ها را به غیر از یکی شکست و تبر را به گردن آن آویخت.



هنگامی که مردم به شهر برگشتند، دیدند بت‌هایی را که عبادت می کردند شکسته شده است فهمیدند که ابراهیم این کار را انجام داده است؛ زیرا او بود که این کارشان را عیب می‌شمرد و می گفت که این‌ها عاجزند و هیچ نفع و ضرری نمی‌رسانند.



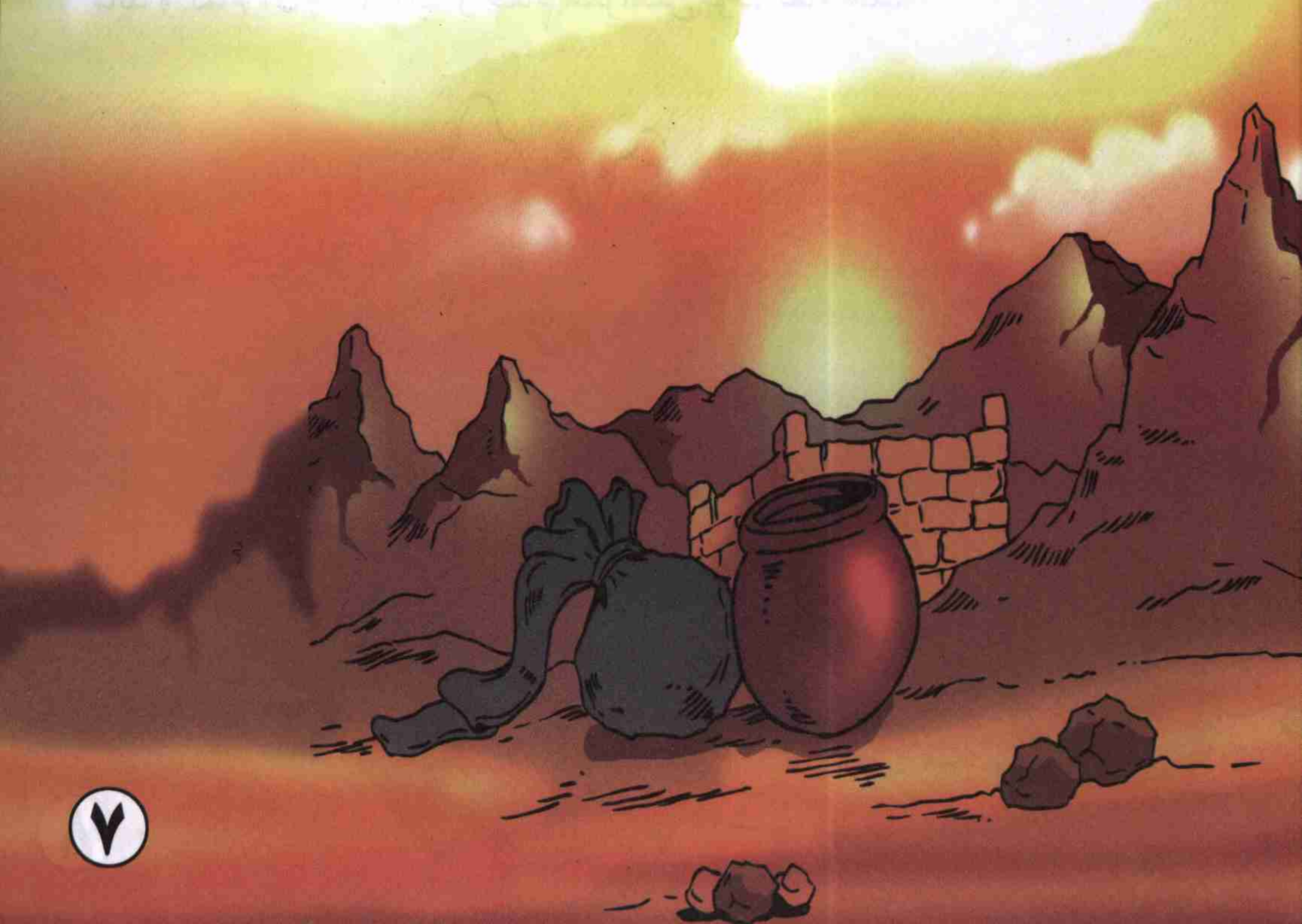
پادشاه ظالم تصمیم گرفت از ابراهیم انتقام بگیرد. به اطرافیان خود دستور داد تا آتش بزرگی روشن کنند و ابراهیم را در آن بیندازند. امّا خداوند او را نجات داد و ابراهیم به سلامت از آتش بیرون آمد. ولی باز آن‌ها ایمان نیاوردند.



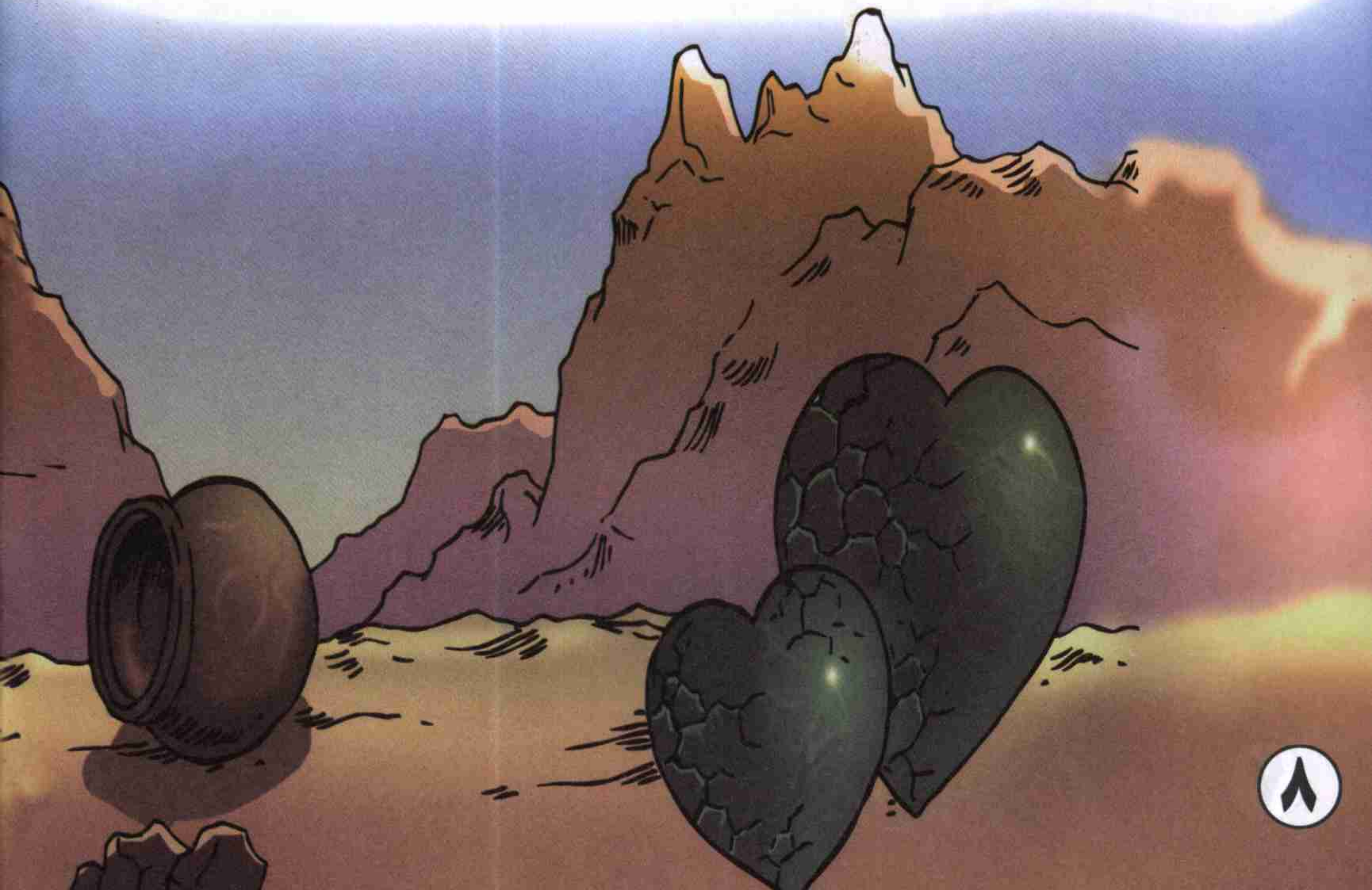


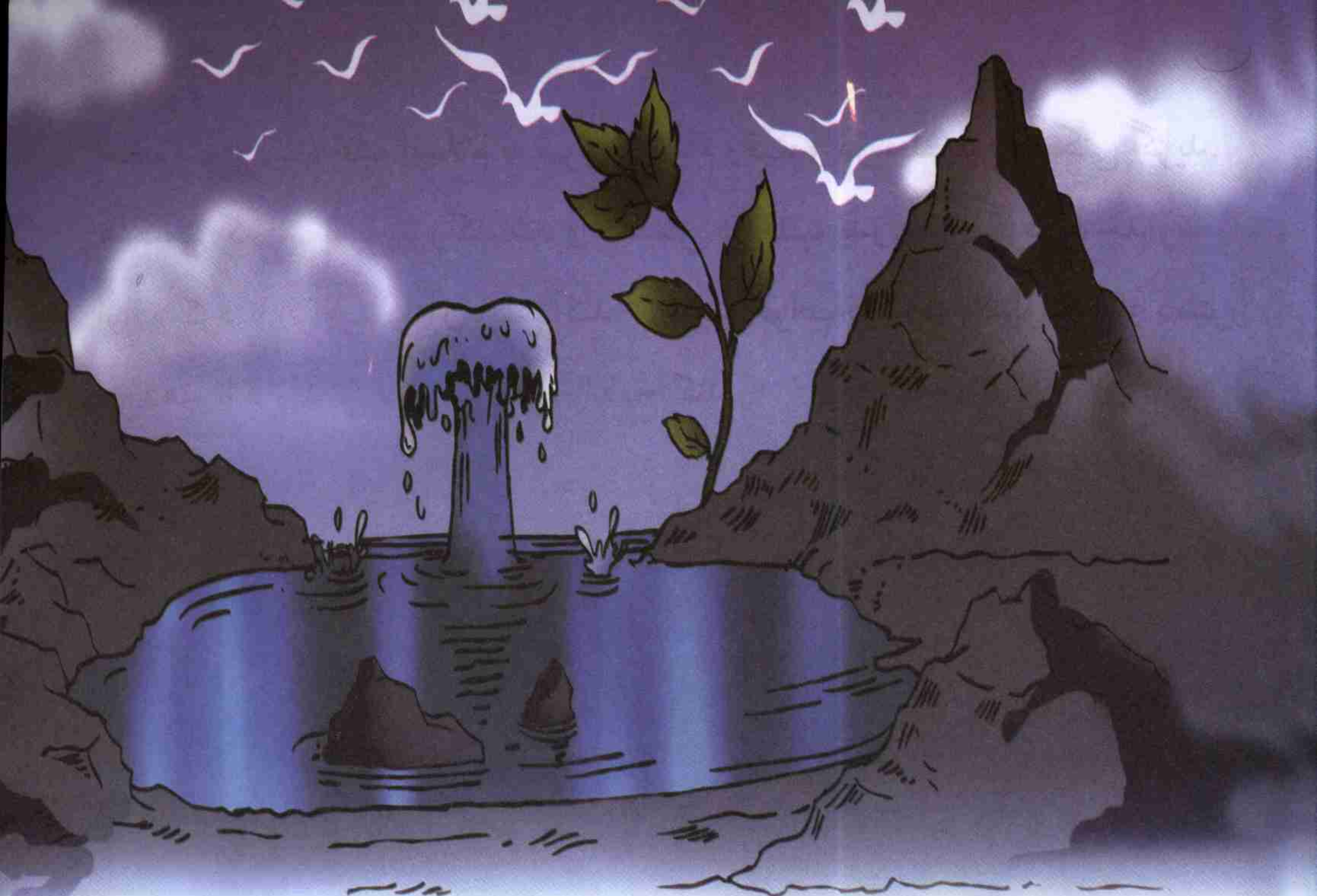
حضرت ابراهیم عراق را ترک کرد و به سوی شام هجرت نمود به امید آن که شاید کسی در آن‌جا به او ایمان بیاورد سپس از آن‌جا به مصر رفت و با حضرت هاجر ازدواج کرد و نتیجه‌ی ازدواج این دو، فرزندی به نام «اسماعیل» بود.

خداوند به ابراهیم دستور داد تا با همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل به مکّه هجرت کند و آنان را در آن‌جا بگذارد. مکه سرزمین خشک و بی آب و علفی بود.



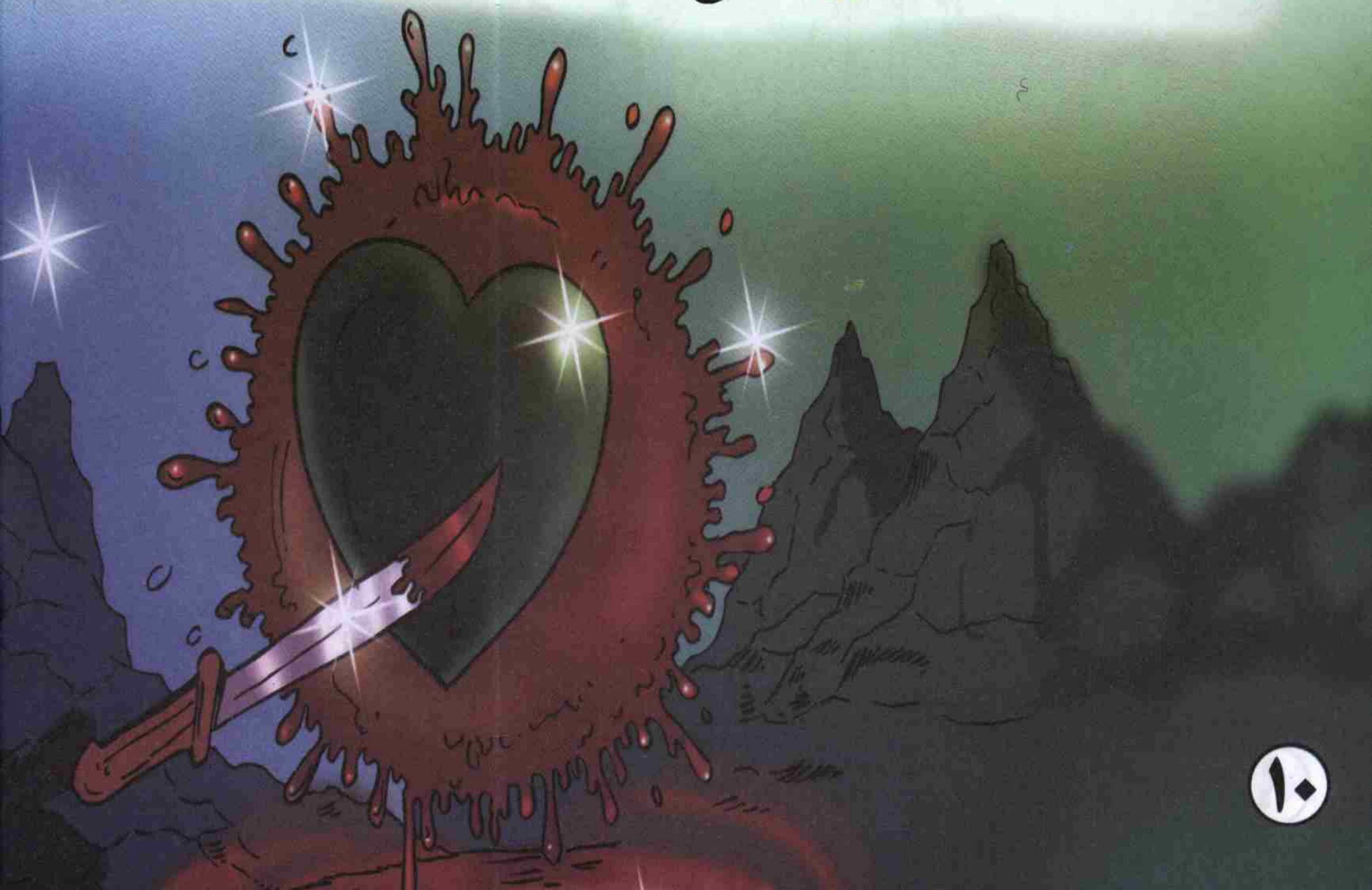
ابراهیم علیه السلام دستور پروردگارش را اجرا کرد. همسر و فرزندش را در آن سرزمین گذاشت و برگشت، حضرت هاجر همراه فرزند شیرخوارش در آن‌جا ماند و تمام آن‌چه از آب و طعام همراهش بود، تمام شد.





هاجر در صحرا دنبال آب بود، و از صفا به مروه و از مروه به صفا می‌رفت تا این که خداوند فرشته‌ای را فرستاد و از زیر پای اسماعیل آب را بیرون آورد. کم کم قبایلی به آن‌جا آمدند و از آب استفاده کردند. امروزه تلاش و حرکت حاجیان بین صفا و مروه یادآور همین خاطره می‌باشد.

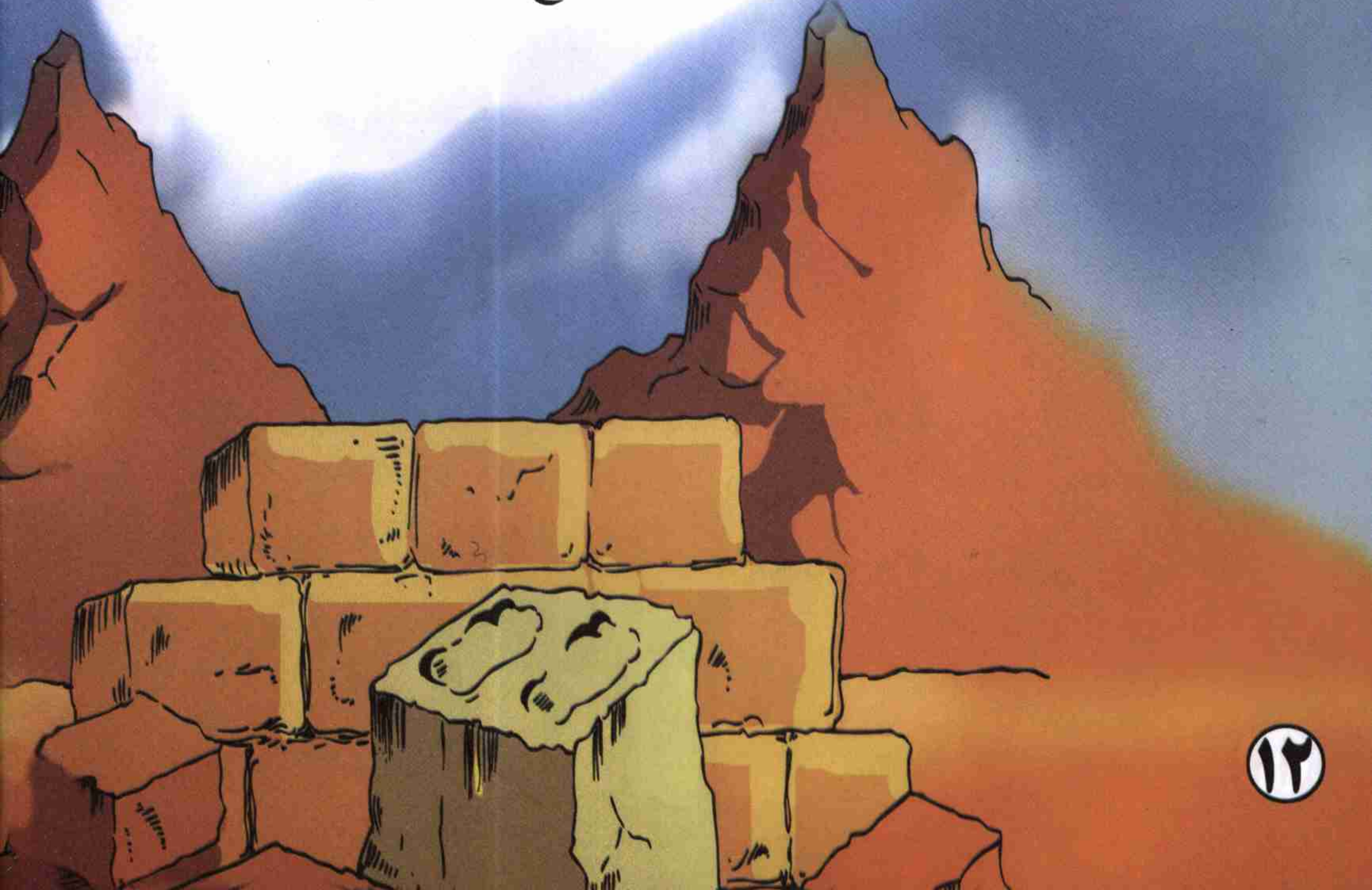
حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین شام رفت و در «فلسطین» سُکنی گزید. هنگامی که اسماعیل بزرگ شد و محبتش در قلب پدر جای گرفت، خداوند اراده کرد تا ابراهیم را آزمایش کند. ابراهیم خواب دید که خداوند به او دستور می‌دهد تا فرزندش ـ اسماعیل ـ را ذبح کند.



حضرت ابراهیم اصلاً ضعف و تردیدی از خود نشان نداد، به نزد اسماعیل رفت و از دستور خداوند او را مطلع نمود. چون اسماعیل مطیع پدر و انسان مؤمنی بود، در قبول دستور الهی شک نکرد. گفت: «ای پدر، دستور خدا را اجرا کن». هنگامی که پدر و پسر آماده شدند تا فرمان الهی را اجرا کنند؛ از جانب خدا دستور رسید که به جای اسماعیل، قوچی را که از آسمان فرستاده شده، قربانی نماید.

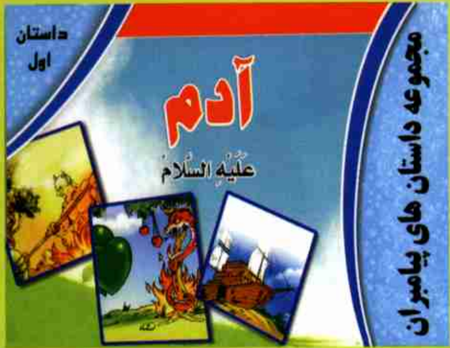


به فرمان الهی ابراهیم و اسماعیل، خانه‌ی کعبه را ساختند تا این بنا قبله‌ی تمام انسان‌ها قرار گیرد و مردم از هر طرف برای انجام مناسک حج به آن جا بیایند.











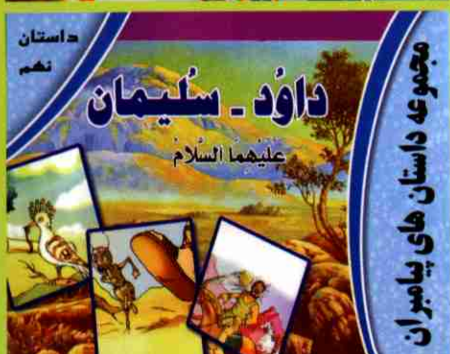












ن والقلم
انتشارات آوای اسلام

مرکز پخش
تربت جام ـ انتشارات آوای اسلام
۰۹۱۵۵۱۸۸۳۴۲
خواف ـ کتابفروشی شمس
۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

شابک دوره: ۳ ـ ۲۳ ـ ۵۹۹۳ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
ISBN:978_600_5993_23_3